

آسایی به کارهای بازرگانی و داد و ستدهای سرشار از سود دست می زد. با بهره برداری از نیروی قدرتمندان جامعه کارهایش را به شیوه دلخواه خود پایان میداد. بنا بر رسم دوران معشوقه داشت و در جای خود نیز از کسانی که مورد غضب دستگاه استبداد حکومت و دین قرار گرفته بودند سرسختانه به دفاع می پرداخت. مردی که توانا ترین نمایشنامه نویس، داستان نویس، شاعر و تاریخ نویس اروپا شناخته شده بود یکی از بزرگترین ثروتمندان این قاره نیز به شمار می رفت. نبوغ ولتر معجون عجیبی بود از نبوغ ادبی - اقتصادی. وی در کشتی سازی، پارچه بافی، خرید و فروش املاک و تابلوهای گرانبها سرمایه گذاری می کرد و در پایان هر تلاش اقتصادی بر میزان ثروتش بیش از پیش افزوده می شد. برخی از مشتری های او امپراتوران، شاهان و زمامداران اروپا بودند. ولتر حتی از پرورش اسب، پرورش کرم ابریشم و تولید عسل غافل نبود. با یک دست می نوشت و با دست دیگر پول می شمرد. وی حتی به دوستان خود با بهره سنگین وام می داد و سود و بهره را تا دینار آخر پس می گرفت. کسی نیز جرئت بدحسابی نداشت زیرا می دانست با مردی که محبوب شاهان و زورمندان است تاب و توان در افتادن نخواهد داشت.

ولتر از احساسات میهن پرستی، ملت گرایی و فرانسه پرستی بهره چندانی نداشت. هوادار پر شور حقیقت بود. حق و حقیقتی که مرزها و کشورها در برابرش کم رنگ می شوند. هر زمان که لازم بود با ستایش بسیار از جامعه انگلستان به خاطر احترام به آزادی های فردی و مدارای دینی یاد می کرد و فرانسه و فرانسویان را به باد ناسزا می گرفت.

فیلسوفی که شش پادشاه و ملکه در اروپا به دوستی و آشنایی افتخار می کردند از دردهای مردم عادی نیز دلش به درد می آمد. برای نمونه، وقتی روحانیان بازرگانی به نام «کالاس» رابه کشتن پسرش متهم می کنند و می گویند چون پسر می خواسته کاتولیک شود پدر او را کشته است ولتر به دفاع از

بزرگان می پردازد. پس از سه سال تلاش ثابت می کند که اتهام روحانیان بی پایه بوده است. درجریانی دیگر، روحانیان پدر و مادری را به اتهام کشتن دخترشان به خاطر گرایش او به مذهب کاتولیک به اعدام محکوم می کنند. تلاش ولتر برای اثبات بی گناهی آنان نه سال به طول می انجامد و در پایان ولتر پیروز می شود.

در شخصیت ولتر حاضر جوابی ها، لطیفه های کوبنده، طنزهای گزنده و تک جمله های تکان دهنده نمودار خصلت ها یا منش او به شمار می روند. این ویژگی ها از مغزی پرتوان، حافظه ای نیرومند و توانایی های فکری که در حد نبوغ بوده اند حکایت می کنند. نبوغ شخصیت ولتر نبوغی چند جانبه در نویسندگی، استدلال، شیوه بیان، کاردانی، اقتصادی، اجتماعی و توانایی های بزرگ مغزی بوده است. نبوغ ولتر در واقع «نبوغ در هنر زندگی» بوده است، به ویژه زندگی در قرن هجدهم و در فرانسه.

پرکارترین نویسنده قرن

مجموعه نوشته های ولتر در ۹۹ عنوان در فرانسه انتشار یافته است. میزان نوشته های این نویسنده از نظر کمیت آنچنان بالاست که وی را پرنویس ترین نویسنده قرن هجدهم لقب داده اند. از ولتر به عنوان نمایشنامه نویس، داستان نویس، منقد تآثر، تاریخ نویس، فیلسوف، شاعر و یکی از بزرگترین نامه نگاران تاریخ یاد شده است. ولتر با بیش از ۱۲۰۰ نفر مکاتبه داشت و حدود ۱۷۰۰ نامه از وی به یادگار مانده است. این نامه ها به زبان های فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیایی و لاتین نوشته شده اند. نامه های ولتر سرشار از نکته بینی، ظریف گویی و نکات طنز آلودند.

در بیشتر نوشته ها و داستان های ولتر قهرمانان آدم ها نیستند بلکه بازیگران اصلی اندیشه ها و نظریه ها هستند. ناآگاهی ها و خرافات در نقش تبهکاران و

علم و منطق در نقش قهرمانان دوست داشتنی نمایان می شوند. رویداد های داستان همان برخورد افکار و اندیشه هاست. نبرد افکار نادرست و موهوم با اندیشه های علمی و منطقی. ولتر در دوران سه ساله ای که در انگلستان به حالت تبعید زندگی می کند نمایشنامه های شکسپیر را می بیند، بر آنها نقد می نویسد و آگاه ترین شناساننده شکسپیر به فرانسویان به شمار می رود.

آوازه ولتر در فرانسه با نوشتن نمایشنامه «اودیپ» و بر روی صحنه رفتن آن در ۲۴ سالگی او آغاز می شود. پس از آن نمایشنامه «هنریاد» را می نویسد. پس از بازگشت از انگلستان نمایشنامه های «پروتوس»، «یا مرگ سزار»، «زائیر» و کتاب «نامه های فلسفی» را انتشار می دهد. انتشار نامه های فلسفی سبب می شود تا بار دیگر از پاریس بگریزد و در مرز زندگی کند. در نمایشنامه «محمد» پیام آور اسلام را دست می اندازد و با حمله به خرافات زدگی در اسلام در واقع لبه تیز شمشیر را با چهره مسیحیت آشنا می کند. مقامات فرانسوی از ادامه نمایش «محمد» جلوگیری می کنند.

در یکی از نوشته های ولتر به نام «الدورادو» شهری که همین نام را دارد در واقع شهری خیالی است که در آن روحانی و نیز زندان وجود ندارد. از دین و مذهب خبری نیست و علم و منطق جانشین آنها شده است. به همین دلیل مردم شهر آزادند و در آرامش زندگی می کنند.

داستانی به نام «صادق» در واقع سرگذشت نویسنده آن یا داستان زندگی خود ولتر است. صادق اندیشمند خردمندی است در بابل که روحانیان به آزارش کمر بسته اند. گناه این حکیم فرزانه این است که در مشیت و لطف خداوندی تردید دارد و در محبت خدا نسبت به انسان مشکوک است.

پیام داستان «میکرومگا» ناچیزی و خردی انسان در جهان هستی و گستاخی روحانیان در بیان ادعا های بزرگ اما بی پایه است. در این داستان، فضانوردانی کوه پیکر از سیاره زحل به زمین می آیند. اینان از کوچکی و

خردی انسان و ادعای دین و مذهب که برای تمامی پرشش های علمی و فلسفی پاسخی دارد غرق در شگفتی می شوند.

پس از زمین لرزه وحشتناک «لیسون» در پرتغال و لتر شعر بلندی در مورد این فاجعه مرگبار می سراید. این اندیشه را که هر رویدادی در روی زمین کار خداست و بدون حکمت نیست به شدت دست می اندازد. با بهره برداری از این فاجعه عظیم انسانی اندیشه های خرافی و ضد عقل را در مسیحیت با تمامی قدرت می کوبد. بار دیگر خشمی دیوانه وار کانون های دین و مذهب را تکان می دهد.

زمانی که و لتر ۶۵ سال دارد شاهکار دوران نویسندگیش را پدید می آورد. بزرگترین اثر مغزی این نویسنده «کاندید» یا ساده لوح نام دارد. این داستان فلسفی به بیش از ۱۰۰ زبان ترجمه و در سراسر جهان پخش شده است. «کاندید» مرد جوان و زود باوری است که در سرزمین های گوناگون به سیر و سیاحت می پردازد. این جوان ساده دل چنین می پندارد که «در جهان همه چیز بروفق مراد است.»

فلسفه داستان برماهیت خوبی و چگونگی بدی در جهان دور می زند. هدف نویسنده نشان دادن زشتی ها و مبارزه با آنهاست. زیرا رویدادها ثابت می کنند که هیچ چیز بروفق مراد نیست. پس از انتشار کاندید، و لتر بزرگترین و پرآوازه ترین نویسنده اروپا شناخته می شود. آوازه ای که تا آن زمان کسی به ماندش را به خاطر نمی آورد.

ولتریکی از آگاه ترین و پیشروترین تاریخ نویسان قرن هجدهم به شمار می رود. وی یکی از بنیادگذاران روش نو در تاریخ نویسی نیز هست. زیرا از نخستین نویسندگانی است که می گوید به جای نوشتن داستان های دروغین جنگ های امپراتوران و پادشاهان باید تاریخ سیر اندیشه انسان یا تاریخ تمدن بشر را نوشت.

وی می گوید تاریخ باید آینه تمام نمای تکامل و دگرگونی نوع انسان، پیدایش اندیشه های نو در سیاست، علوم، دین و مذهب، ادبیات، هنر و فرهنگ باشد.

تاریخ راستین داستان تمدن و فرهنگ بشر است. سرگذشت جنبش های فکری و نوآوری های مغزی است. تاریخ واقعی همان فلسفه تاریخ خواهد بود. در فلسفه تاریخ بنیادی ترین پرسش ها مطرح می شوند و وظیفه تاریخ نویس پاسخ دادن به این پرسش های فلسفی است. نقش تاریخ نویس شرح زندگی شاهان نیست بلکه تاریخ نویس واقعی با سرگذشت نوع انسان سرو کار دارد.

ولتر می گوید جهان تأثیری است که انسان ها چون بازیگران صحنه، تاریخ آنرا پدید می آورند. تاریخ نویس در واقع نقد نویس نمایش نامه و داور بازی هاست. وی هدف از نوشتن تاریخ را عبرت آموزی، آگاهی بخشی و بیدار کنندگی می داند.

یکی از بزرگترین نوشته های ولتر در مورد تاریخ «اخلاق و روحیه ملت ها» نام دارد. این کتاب در ۱۶۰۰ صفحه نوشته شده و بیش از ۵۰۰،۰۰۰ واژه را در بر می گیرد. در این کتاب ولتر به نقش آب و هوا، حکومت و سیاست و دین و مذهب در شکل گیری تاریخ بشر تأکید می کند. نظام اقتصادی تمدن ها و شیوه های بازرگانی را از عوامل های تاریخ ساز به شمار می آورد. به جای پرداختن به داستان جنگ ها و غارتگری ها، بیشتر به برخورد اندیشه ها و آشنایی تمدن های گوناگون با یکدیگر می پردازد. برخلاف تمامی تاریخ نویسان اروپایی در باره تاریخ ملت های آسیایی به بررسی های ژرفی می پردازد و دین های بزرگ این ملت ها را می شناساند.

زمانی که کتاب «اخلاق و روحیه ملت ها» منتشر می شود دیگر خشم دولت و دستگاه کلیسا به شدت به جوش می آید. زیرا ولتر برخلاف سنت تاریخ

نویسی به دین های مسیحیت و یهودیت چندان اهمیتی نداده، از سایر دین ها گفتگو کرده و به شرح تاریخ کشورهای چین، هند و ایران نیز پرداخته است. بدتر از تمامی این ها، ولتر اهمیت اروپا را دست کم گرفته و آنرا از نظر وسعت در برابر پهناوری و گستردگی آسیا کوچک جلوه داده است. از همه اینها بدتر، نویسنده کتاب مسیحیت را محکوم کرده و رهبران مسیحی را به خشک اندیشی و تاریک فکری متهم کرده است.

در دورانی که دیگر فرانسه پرستی به شدت در حال جوشیدن است ولتر خود را در درجه اول انسان و در درجه دوم یک فرانسوی نامیده است. شاه فرمان می دهد که ولتر تا پایان عمرش نباید هرگز پایش بر روی خاک فرانسه گذاشته شود.

کتاب های دیگری که ولتر در باره تاریخ نوشته اینهاست:

تاریخ دوران شارل دوازدهم، دوران لویی سیزدهم، دوران لویی چهاردهم، تاریخ روسیه. در همه این کتاب ها ولتر استادی خود را در چکیده نویسی، ساده نویسی و تجزیه و تحلیل رویدادها نشان داده است.

ولتر در نوشتن «فرهنگ نامه فرانسه» با بنیادگذاران آن «دیدرو» و «دالامبر» همکاری می کند و مقاله های بسیار می فرستد. خود نیز «واژه نامه فلسفی» را انتشار می دهد. کتاب «عناصر فلسفه نیوتن» را به منظور آشنایی فرانسویان با علوم تازه و به ویژه پی بردن به روش علمی و نظرهای نیوتن انتشار می دهد. کتاب «قانون طبیعی» ولتر پس از پخش در پاریس گردآوری و سوزانیده می شود. زیرا روحانیان تاب خواندن و گسترش مطالب آنرا بین مردم ندارند.

امروز در فرانسه تاریخ های ولتر، نمایشنامه ها و شعرهای حماسی او کمتر خواننده می شوند بلکه بیشتر ارزش تاریخی دارند. اما داستان ها و نمایشنامه هایش بخشی از یادبود ادبیات فرانسه به شمار می روند و پیوسته تجدید چاپ

اندیشه های فیلسوف انقلاب

ولتر خود را خداشناس می دانست نه خداپرست. وی می گفت تنها راه درست پی بردن به وجود خدا تکیه بر عقل، شعور، منطق و استدلال است. ولتر بر این باور بود که برای اثبات وجود خدا تکیه به وحی، الهام آسمانی، کتاب مقدس و ادعاهای پیام آوران گمراه کننده است. زیرا همه آنها بر دروغ، ریا و فریب دیگران بنیاد گذاری شده اند. در فلسفه ولتر آفریننده ای آگاه و توانا جهان هستی را آفریده اما هرگز پیام آوری نفرستاده و کتاب مقدس ننوشته است. در چنین فلسفه ای برای پی بردن به وجود خداوند واسطه یا میانجی لازم نیست. بلکه با توجه به نظم طبیعت و چگونگی گردش اجزای طبیعت یا جهان هستی وجود گراننده، ناظم یا خدا ثابت می شود.

در فلسفه خداشناسی ولتر اساسی ترین نکته این مطلب است که خداوند پس از آفرینش جهان هستی کار خود را به پایان رسانیده و جهان هستی را به حال خود رها کرده است. ولتر از چنین اصل بزرگی به این نتیجه می رسد که آفریدگار جهان هستی علاقه ای به سرنوشت و زندگانی نوع انسان ندارد و او را مختار یا آزاد گذاشته است. آنچه در باره «مشیت یا لطف الاهی» گفته یا نوشته اند دروغی بزرگ و فریبی عظیم بیش نیست.

ولتر کل جهان هستی را به مانند ساعت عظیمی می داند که با نظم و ترتیبی شگفت آور به کار خود ادامه می دهد. عالم هستی در واقع همان ساعت و خدا همان ساعت ساز است. ساعت ساز، ساعت را کوک کرده، به کار انداخته و آنرا به حال خود رها کرده است.

در دستگاه فلسفی ولتر خداپرستی، خدا ترسی، وحی و الهام آسمانی، مقدس بودن کتاب های دینی، حقیقت گویی پیام آوران آسمانی، جهان دیگر،

بازگشت روح به جسم مردگان، معجزه های دینی، مشیت خداوندی و لطف الاهی جا و مکانی ندارد. ولتر تمامی این اندیشه ها را با تمامی نیرو و توانش به شدت دست می اندازد و بیش از ۷۰ سال با این نظریه ها به مبارزه می پردازد.

در فلسفه ولتر «مسیح» به طور کامل کنار گذاشته شده، کتاب های مقدس خنده آور جلوه می کنند، اندیشه زندگی جاودان بشر و بازگشت روح با پوزخند روبرو است. رهبران دین های تک خدایی و روحانیان، شیاد و دروغگو شناسانیده شده اند. از دستگاه دین و مذهب با عنوان دکان فریب و ریا یاد شده است. دین و مذهب ولتر چیزی جز «اخلاق» نیست. در چنین دستگاه اخلاقی معیارهای بزرگ همان حقیقت های آشکارند که برای فهمیدن آنها نه نیازی به خدا و وجود دارد و نه به پیام آوران او. این حقیقت های آشکار چیزی جز «عدالت»، «خوبی» و «راستی» نیست. از دیدگاه ولتر تنها دستور خداوند به نوع انسان این می تواند باشد که: «عادل باش»

ولتر در نیمه دوم عمر بر شدت و گستردگی مبارزه آتشین و پایان ناپذیرش با دستگاه دین و مذهب می افزاید. زمانی که کلیسای کاتولیک بر شدت آزارها و شکنجه هایش علیه پروتستان ها افزود و ولتری که پیوسته شوخ طبع، بذله گو و طنز نویس بود ناگهان به شدت خشمگین و بیش از اندازه جدی می شود. وی خطاب به بزرگان دوران خود چون «دیدرو» و «دالامبر» چنین می نویسد:

«بیاید! ای دیدروی دلیر! ای دالامبری باک! متحد شویم. خشک اندیشان و شیادان را نابود کنیم. دعوی های سست و نظرهای سفسطه بازان درمانده و دروغ پردازی در تاریخ را بکویم و چرند بافی های فزون از حد شمار را مگذارید آگاهان در بند ناآگاهان باشند. نسل آینده آزادی خود و منطق را مدیون ما خواهد بود.»

ولتر شعار «رسوا را بکویم» بزرگترین شعار زندگی خود اعلام می کند. این

شعار را در پایان تمامی نامه ها و نوشته هایش می افزاید.
منظور و هدف ولتر از واژه «رسوا» مسیحیت است. برخی چنین ادعا کرده اند که منظور ولتر از کلمه «رسوا» کلیسای فرانسه یا کلیسای مسیحیت بوده است. اما نوشته های ولتر آشکارا نشان می دهند که وی «مسیحیت» را رسوا خطاب کرده و همه اندیشه ها و باورهای این دستگاه دینی را کوبیده است. در بسیاری از نوشته های ولتر کتاب مقدس مسیحیان یا «انجیل» کتابی سرشار از داستان های کودکانه و افسانه های بی پایه شناسانیده شده و مسیحیت خرافه کامل معرفی شده است. از ولتر با عنوان بی باک ترین و آگاه ترین منتقد انجیل نام برده شده است.

ولتر بی آن که آشکارا از یهودیان و یهودیت نام برد در آثار خود با تحقیر بسیار از آنان یاد می کند و آنان را مسئول پیدایش مسیح، گسترش مسیحیت و تمامی فاجعه های انسانی در دورانهای بعدی تاریخ تمدن می داند. وی برخلاف نویسندگان هم دورانش یهودیان را قاتل مسیح نمی دانست و آنان را تهدیدی برای فرزندان مسیح به شمار نمی آورد. دلیل تفر آتشین وی از پدیده یهودیت این بود که موجب پیدایش مسیحیت شد. وی بر این باور بود که یهودیت سبب شد تا از مسیح شهیدی جاودانی ساخته شود.

در دوران زندگانی طولانی ولتر کمترین نشانی از آشتی پذیری او با روحانیان دیده نمی شود. این اندیشمند ضد دین در سراسر عمر با خشم و غضب دیوانه وار روحانیان روبرو بود و رنج توان فرسایش کشیدن بارسنگین این مبارزه بود.

ولتر در تمامی نوشته هایش رهبران روحانی را شارلاتان، دروغگو، عوام فریب و کلاهبردار خطاب می کند. ریشه پیدایش دین های سامی یا خاورمیانه ای را نا آگاهی و بی خبری مردم عامی میدانند و می گویند: «تازمانی که ابلهان و شیادان هستند دین ها هم خواهند بود.»

این اندیشمند ضد دین بر این باور بود که روحانیان دستگاه دین و مذهب را به دکانی بزرگ دگرگون ساخته اند. در این دکان خرافات می فروشند. با گرفتن پول گناهان را می بخشند. کاخ های بهشت را به ابلهان دست پرورده خود می فروشند و در پایان نه تنها به ثروتمندان، مالکان و زمین داران بزرگی مبدل شده اند بلکه به دلیل نفوذ عظیم خود در بین توده های مردم آن چنان قدرتی به دست آورده اند که تاج بر سر امپراتوران می گذارند و تاج از سر پادشاهان بر می دارند.

ولتر می گوید بزرگترین رمز موفقیت روحانیان در این نکته نهفته است که توانسته اند مردم را از خدا بترسانند و در نتیجه پیدایش چنین ترسی، مردم نه تنها به روحانیان احترام می گذارند بلکه به شدت از آنان می ترسند. وی می گوید رهبران روحانی با پراکندن خرافات و جلوگیری از گسترش آگاهی و دانش، تمدن نوع انسان را آلوده اند. وی در نامه ای به فردریک کیر امپراتور پروس چنین می نویسد:

«دین ما مطمئناً چرندترین، مسخره ترین و خونین ترین همه دین هایی است که سبب آلودگی دنیا شده اند.»

ولتر بر این باور بود که دین های به اصطلاح آسمانی عقل، شعور، منطق و فهم نوع انسان را به شدت دست انداخته اند.

رهبران دین که پیوسته به ستایش فقر، قناعت، پرهیزکاری و سادگی در زندگی می پردازند خود در عمل ثروتمندان بزرگی هستند که در نهایت آسایش و تجمل زندگی می کنند. از محصول و دسترنج مردم زحمتکش سوءاستفاده می کنند و به ریش آنان نیز می خندند.

این نویسنده آزاده به آزادی دین و مذهب در جامعه اعتقاد داشت و از اصل مدارای دینی، همزیستی مذهبی یا شکیبایی در برابر اندیشه های دیگران با همه توانش هواداری می کرد. وی می گفت مردم فرانسه باید از ملت انگلستان

سرمشق بگیرد. خستونت دینی، ناسازگاری مذهبی، تعصب و کور دلی در اندیشه ها را کنار بگذارد. به علم و دانش دوران خود دست یابد. به خواندن نظریه های علمی کوپرنیک، کپلر، گالیله و نیوتن بپردازد. علم و دانایی را جانشین اندیشه های کهنه دین و عقاید فرسوده مذهب کند.

ولتر بزرگترین تبلیغ کننده مبارزه با دیکتاتورهای زمینی - آسمانی بود و براصل کوپیدن استبداد شاهی - دینی پا می فشرد. ولتر را بلندگوی بزرگ قرن هجدهم و مبلغی بی مانند به شمار آورده اند. این نویسنده پرشور در نوشته هایش می غرید و با فریادهای قلم نیرومندش جهان فکری فرانسه و اروپا را به لرزه انداخته بود.

انتقادهایی از ولتر

برخی از نقدنویسان ادبی اروپا می گویند با آن که همه نشانه های نوع ادبی در ولتر نمایان بود اما او را در هیچ یک از رشته های جهان ادبیات نمی توان نابغه به شمار آورد. داستان ها و شعرهای ولتر به ژرفا و عظمت آثار نویسندگان و شاعران نابغه نیست. در نمایشنامه های او زیبایی های اندیشه و روان شناسی شخصیت هایش توانایی برابری با فکر و اندیشه نمایشنامه نویسان بزرگ را ندارد. فلسفه ولتر نیز ژرف، نوآورانه و اصیل شناخته نمی شود و حتا برخی او را فیلسوف نمی دانند، زیرا نظام فلسفی تازه ای را بنیادگذاری نکرده است.

ولتر به زندگی اشرافی و پرتجمل گرایش داشت و خود یکی از بزرگترین ثروتمندان دوران بوده است. از نظام سلطنتی به شدت هواداری می کرده و براین باور بوده است که اگر شاه، فیلسوف و عادل هم باشد عدالت اجتماعی در جامعه گسترش خواهد یافت.

از دیدگاه فلسفی ولتر شاه - فیلسوف باید از قدرت بسیار برخوردار باشد و

جامعه را با مٹی آهین اداره کند. در چنین نظامی توده های مردم جا و مکانی ندارند و برابری اجتماعی نمی تواند معنایی داشته باشد. با این که این مبارز بزرگ اجتماعی با دستگاه دیکتاتوری امپراتوران و شاهان در مبارزه بود اما از آنان پول و هدیه می پذیرفت و هم نشین آنان می شد.

ولتر از توده های مردم با تحقیر بسیار یاد کرده است و اعتقادی به حکومت مردم یا دموکراسی نداشته است. از دیدگاه او توده های مردم از حکومت بر خود ناتوانند. وی می گوید: «مردم همیشه کودن و وحشی خواهند بود. مردم به مانند گاوان نر هستند که به یوغ، سیخونک و اندکی یونجه نیازمندند.»

گفته هایی از ولتر

- ✽ دیر باوری اساس خردمندی است.
- ✽ تا زمانی که ابلهان و شیادان هستند دین ها هم هستند.
- ✽ آزادی یعنی تابع هیچ چیز نبودن مگر قانون
- ✽ اگر خدا وجود نداشته باشد باید او را اختراع کرد.
- ✽ آیا سیاست جز هنر آگاهانه دروغ گفتن چیز دیگری هم هست؟
- ✽ حکومتی بهترین است که بیکاره های آن کمترین باشد.
- ✽ اندیشمند کسی است که دیگران را به اندیشیدن وامی دارد.
- ✽ علوم الهی در دین به منزله زهر درون غذاست.
- ✽ مردم به راستی دیوانه اند، اما روحانیان از همه دیوانه ترند.
- ✽ خدا زن را آفرید تا مرد را اهلی کند.
- ✽ انسان شاهکار طبیعت است.
- ✽ هیچ ملت برگزیده و هیچ نژاد برتری نمی تواند وجود داشته باشد.
- ✽ اگر به شیطان مدیون بودم از شاخ هایش ستایش می کردم.

❖ اگر خدا ما را به شکل خودش آفریده باشد تا کنون پاسخ لطفش را نداده ایم.

❖ سزار درست می گوید که «با پول می توان سپاه به وجود آورد و با سپاه می توان به ثارت پرداخت.»

❖ ناسزاگویی به مراتب آسان تر از استدلال است.

❖ پاپ بتی است که از دستش کاری ساخته نیست اما پایش را می بوسند.

❖ به یاد داشته باشید که راز هنر در اصلاح طبیعت است.

❖ هیچ ملتی حق دست انداختن دیگران را ندارد.

❖ برای دستیابی به شادمانی باید بدن ورزشکاران را داشت و مغز خردمندان را.

❖ مرد آخرین حیوان اهلی شده است.

❖ قلم برجهان یادست کم بر ملت هایی که خط را اختراع کرده اند فرمان روایی خواهد کرد. بقیه ملت ها به حساب نمی آیند.

❖ جنگ بزرگترین تبه کاری ها در جهان است، اما برپا کنندگان جنگ به بهانه عدالت و آزادی آنرا به راه می اندازند.

❖ قاتلان را مجازات می کنند، اما اگر آدم کشی با صدای طبل و شیپور همراه باشد افتخار به همراه می آورد.

❖ اگر می خواهید هرگز دست به خودکشی نزنید همیشه به کاری مشغول باشید.

❖ خدایا تو مرا از آسیب دوستانم محفوظ بدار، من خودم به حساب دشمنانم خواهم رسید.

❖ نخستین روحانی نخستین کلاه برداری بود که به نخستین نا آگاه برخورد.

❖ عالی جناب مقدسی به نام «تصادف» درباره همه چیز تصمیم می گیرد.

❖ خشک اندیشی ترکیبی است از خرافات و نا آگاهی و همان بیماری تمامی

دورانها بوده است .

✧ انسان ها یکدیگر را غارت می کنند و می کشند. اما در همان حال به ستایش از برابری و مسالمت جویی می پردازند.

✧ دوستی با مردی بزرگ همان ارمغان بهشتی است.

✧ شعری که در آن پیامی از حقیقت هیجان انگیز نباشد ارزش خواندن ندارد.

✧ آنچه با چشم می بینم و ریاضیات آنرا ثابت می کند حقیقت است. درباره سایر مطالب باید بگویم «نمی دانم».

✧ نسبت خرافات به دین مانند نسبت طالع بینی به ستاره شناسی است. گاهی دختری خرافت از مادری خردمند زاده می شود.

✧ تنها کسی که از اعدام جنایتکاران سود می برد اعدام کننده است. جنایتکاران را باید واداشت تا برای مردم کارکنند.

✧ در دوران صلح دو هیولا سبب ویرانی جهان می شوند یکی اتهام بی پایه و دیگری تعصب است. تا دم واپسین با هردو مبارزه خواهیم کرد.

✧ رهبری مردم به کمک عقایدی که دارند به مراتب آسان تر از پدید آوردن اندیشه های نو در آنان است.

✧ تا آنجا که به نظام های فکری مربوط می شود هر فرد باید این حق را برای خود محفوظ نگهدارد که به باورهای دیروزش بخندد.

✧ برخی از تاریخ نویسان به مانند زورگویانی هستند که نوع انسان را فدای یک دیکتاتور می کنند.

✧ کره زمین به مانند تماشاخانه بزرگی است که در آن یک نمایشنامه اما با نام های گوناگون بازی می شود.

✧ دین ها به مانند بازی شطرنج و تخته نردند، آن ها را از آسیا به اروپا آورده اند.

- ✽ اشک اندوهی است که در سکوت سخن می‌گوید.
- ✽ از روم باستان تا کنون ملتی را نمی‌شناسم که در سایه پیروزی در جنگ به بزرگی دست یافته باشد.
- ✽ تاریخ بشر داستان تبه‌کاری‌ها و بدبختی‌هاست.
- ✽ ماوراءالطبیعه گفتگویی است بین دو نفر که یکی از آنها نمی‌داند چه می‌گوید و دیگری از حرفهای او سر در نمی‌آورد.
- ✽ گفته‌اند که خدا همیشه پشتیبان سپاه نیرومند تر است.
- ✽ معلم طلاب به آنها می‌گوید خدا وجود دارد، اما نیوتن وجود خدا را به دانشمندان ثابت می‌کند.
- ✽ فیلسوفان باید همیشه دو یاسه پناهگاه زیرزمینی داشته باشند تا از شر سگها در امان باشند.
- ✽ خدای من! کسی که خود را خردمند می‌پندارد تا چه حد می‌تواند نادان باشد.
- ✽ در جهان شناخته شده جز در مورد وحشیان فرمان‌روایی با کتاب است.
- ✽ عاشق حقیقت باش و گناه را ببخش.

کتاب‌های مورد استفاده

- 1 - VOLTAIRE: A BIOGRAPHY OF THE MAN AND HIS CENTURY, J. Orieux, Dumbleday and Co., New York, 1979.
- 2 - THE PORTABLE VOLTAIRE, B. R. Redman, Viking Press, New York, 1968.
- 3 - VOLTAIRE: A CRITICAL STUDY OF HIS MAJOR WORKS, V. W. Topazio, Random House, 1967.
- 4 - VOLTAIRE: Mason, Hutchinson and Co., London, 1975.
- 5 - FRENCH AND ENGLISH PHILOSOPHERS, C. W. Collier and Son Corp., New York, 1959.
- 6 - COLLIERS ENCYCLOPEDIA, Edited by W. D. Halsey, Macmillan Co., 1984.
- 7 - ENCYCLOPEDIA BRITANICA, H. H. Benton Publisher, 1973 - 1974.

www.KetabFarsi.com

درباره لنین

درباره سرگذشت لنین، اندیشه ها، شخصیت و نقش او در رهبری و پیروزی بزرگترین انقلاب سراسر تاریخ جهان کتابهای بسیار و مقاله های بی شمار نوشته شده اند. بسیاری از این نوشته ها از سوی هواداران و کمونیست های هم میهن لنین انتشار یافته اند و در آنها وی تا حد «نیمه خدا»، «نابغه کبیر»، «بزرگترین شخصیت تاریخ» و «انقلابی ترین روشنفکر جهان» بالا رفته است. برخی دیگر از این کتابها و نوشتارها از سوی مخالفان تندروی کمونیسم نوشته شده اند و در آنها لنین «ویرانگر بزرگ»، «منکر کبیر»، «نابغه پلید» و مانند آنها لقب داده شده است. برخی دیگر از تاریخ نویسان و نویسندگان زندگی نامه لنین کوشیده اند تا با توجه به اصل بی طرفی و براساس راستی و درستی درباره او داوری کنند. این گروه با در نظر گرفتن رویدادهای تاریخی پیش از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه و نتایج گسترش این انقلاب در قرن بیستم، لنین را یکی از شخصیت های بزرگ قرن ما به شمار آورده اند. این نویسندگان و تاریخ نویسان از وی به عنوان یکی از مؤثرترین شخصیت های جهان در روند یا جریان تاریخ قرن ما یاد می کنند. از لنین با لقب «پدر کمونیسم در روسیه» یاد می شود و او را رهبر پیروزمند «نخستین انقلاب

سوسیالیستی جهان» می شمارند.

از زمانی که لنین در سرزمین پهناور روسیه قدرت را در دست گرفت تا به امروز، در اتحاد شوروی لنین را رهبر کبیر، چراغ راهنما، نابغه اندیشه و عمل و انسان کامل می نامند. پس از سپری شدن بیش از هفتاد سال از مرگش هنوز هم اکثریت چشمگیری از مردم شوروی با احترامی نزدیک به پرستش به لنین و میراث فکری او می نگرند. جسد مومیایی او در آرامگاهش در میدان سرخ مسکو بزرگترین و ستایش انگیزترین زیارتگاه کمونیست های جهان به شمار می رود. لنین را در سراسر کشور پهناور شوروی زنده نگاه داشته اند، تنها جسد مومیایی اوست که به نظر می رسد در خوابی سنگین فرو رفته است. از سوی دیگر مخالفان کمونیسم می کوشند تا شخصیت لنین را لجن مال کنند و نقش او را در تاریخ، پلید و ضد انسانی جلوه گر سازند

از چرچیل به عنوان آشتی ناپذیرترین دشمن لنین یاد می شود. نخست وزیر معروف انگلستان به لنین لقب «منکر کبیر» می دهد و او را منکر خدا، منکر امپراتوری روسیه و منکر اخلاق، قانون و آداب و رسوم همه دورانها می نامد. وی رابطه لنین با مارکس را با رابطه عمر با محمد پیام آور اسلام می سنجد و می گوید لنین به اندیشه های مارکس جامه عمل پوشانید. چرچیل لنین را با چنگیزخان، تیمور لنگ و سایر کشورگشایان آسیایی در کنار هم می گذارد و او را در به کشتن دادن آدمها از آنان برتر می شمارد. وی می گوید هدف لنین نجات جهان بود اما وی با روش انفجار جهان در پی دستیابی به این هدف بود. چرچیل می نویسد بزرگترین بدبختی روس ها تولد لنین و بدبختی بزرگترشان مرگ وی بود.

اما خواننده آگاه و اندیشمند نه لنین را تا جایگاه «نیمه خدایی» و نابغه اشتباه ناپذیر بالا می برد و نه وی را تا حد «ویرانگر» و ضدانسان پایین می آورد. برای داوری در باره پندار و کردار بزرگان تاریخ باید معیارهای حقایق و

واقعیت های تاریخی را به کار برد و از محک های نقش و اثر این بزرگان در جریان تکامل تاریخ زندگی انسان و بهتر شدن شرایط زندگی نوع انسان سود جست.

خواننده اگر مایل باشد در باره لنین، رهبر انقلاب سوسیالیستی در روسیه و نخستین زمامدار کمونیست آن کشور و نقش وی در تاریخ معاصر دآوری کند می تواند پس از آگاهی از شرایط دوران زندگی، سرگذشت و کارنامه دوران عمر لنین و میراث او به اظهار نظر پردازد. امید است این نوشتار کوتاه کمکی در این راه باشد.

خانواده لنین

یش از ۱۲۵ سال پیش نوزادی در یکی از شهرهای روسیه به دنیا آمد که او را «ولادیمیر» نامیدند.

این کودک در شهر کوچکی به نام «سیم برسک» در ماه آوریل ۱۸۷۰ چشم به جهان گشود. این شهر نزدیک به شش هزار نفر جمعیت داشت و یکی از شهرهای کرانه رود «ولگا» به شمار می رفت که در بخش اروپایی این رود بنا شده بود. «سیم برسک» شهرکی بود، فقیر، کم تحرک و حتی خواب آلود. کودکی که بعدها خود را «لنین» نامید و برخی از نویسندگان داستان زندگیش وی را «بزرگترین انقلابی تاریخ» نامیدند در خانواده ای مرفه، مذهبی و تاحدودی آزادی خواه پرورش یافت. پدر لنین «ایلیا» نام داشت و نام خانوادگیش «اولیانوف» بود، خانواده «اولیانوف» از جمله خانواده های محترم و سرشناس در شهر خود به شمار می رفت. پدر خانواده مردی بود خودساخته، روشنفکر، پرتلاش و هوادار انضباط و نظم و ترتیب. این مرد فیزیک و ریاضی درس می داد و در سایه شایستگی خود توانست از شغل معلمی به بالاترین مقام فرهنگی منطقه خود دست یابد.

پدر لنین نسبتاً کوتاه قد و کله تاس بود که ریش و سیل خرمایی رنگ داشت. این مرد با آن که پدرش کفاش فقیری بیش نبود به دلیل شایستگی هایی که از خود نشان داده به مقام مدیرکل آموزش و پرورش منطقه خود دست یافت. «ایلیا» در مدت هفده سال خدمت خود در این مقام چهارصد و پنجاه مدرسه ساخت و در دوران خدمت او تعداد دانش آموزان دو برابر شد. پدر لنین معتقد بود باید به دستگاه تزار و هم چنین به کلیسا خدمت کرد. از طرف دستگاه تزار به این خادم دولت و کلیسا عنوان اشرافی داده شد و این عنوان در خانواده او موروثی شناخته شد. «ایلیا» یکی از هواداران پرشور مبارزه با بی سوادی به شمار می رفت و در راه گسترش با سواد در ایالت یا استان محل زندگی خود بسیار کوشید. وی زمانی که لنین هفده سال بیش نداشت در اثر خون ریزی مغزی درگذشت.

مادر لنین «ماریا بلاتک» نام داشت. زنی نیمه روسی - نیمه آلمانی بود. پدرش جراح ارتش بود که پس از بازنشستگی به مالکی پولدار و مرفه تبدیل شده بود. مادر معلم بود، به خانواده ای محترم تعلق داشت و پس از زناشویی نیز جایگاه اجتماعی خود را حفظ کرد. با آن که مادر لنین تحصیلات منظمی نداشت اما به چهار زبان به راحتی سخن می گفت.

«ماریا» زنی بود با قدرت، مهربان، علاقه مند به نظم و ترتیب و کوشا در تربیت فرزندان. وی به تاریخ، ادبیات و موسیقی علاقه داشت و درباره این رشته ها به مطالعاتی دست زده بود. این زن محبتی ویژه به لنین داشت و به شدت درگیر مبارزه های سیاسی فرزندانش شد.

لنین بچه سوم خانواده بود. وی یک برادر بزرگتر، یک برادر کوچکتر و سه خواهر داشت. برادر بزرگتر در بیست و یک سالگی، در دوران دانشجویی به خاطر شرکت در نقشه کشتن امپراتور به دارآویخته شد. اعدام این برادر آثاری بزرگ بر اندیشه ها و رفتار لنین برجای گذاشت.

نخستین آموزشها

در دورانی که «ولادیمیر» چشم به جهان گشود روسیه کشوری بود بسیار عقب مانده و درسنجش با برخی از کشورهای اروپایی حتی «نیمه وحشی» به شمار می رفت. نه سال پیش از تولد این کودک در خانواده «اولیانوف» تزار بزرگ روسیه «سرف» هایاد دهقانان وابسته به زمین را از زنجیر بردگی رها کرده بود و به همین سبب «الکساندر دوم» امپراتور روسیه را «تزار رهایی بخش» لقب داده بودند. گرچه در سرزمین پهناور روسیه - که گاهی نیزی بی پایان جلوه می کند - اصلاحاتی آغاز شده بود اما بخش بسیار بزرگی از این کشور غرق نادانی، بی سواد، خرافات و بیماری های واگیر بود. اکثریت بزرگی از مردم روسیه را دهقانان و روستائینان تهی دست و درمانده پدید می آوردند.

دوران کودکی و نوجوانی «ولادیمیر» به دوران اعتراض و تظاهرات علیه حکومت فاسد و استبداد تزار تبدیل می شود. شورش های بسیار روی می دهند و بسیاری از فرمانداران محلی و فرماندهان ارتش به دست شورشیان کشته می شوند. زمانی که «ولادیمیر» یالنین آینده یازده سال دارد امپراتور بزرگ روسیه به دست مخالفان حکومت کشته می شود.

دوران کودکی و نوجوانی «ولادیمیر» با آغاز ورود اندیشه های مارکس یا «مارکسیسم» به سرزمین روسیه و گسترش آن هم زمان است. در این دوران باسوادان، دانشجویان و روشنفکران مبارز روسیه تلاش خود را به منظور سرنگون ساختن دستگاه حکومت تزاران و دست یابی به آزادی هایی که در آن زمان برخی از ملت های اروپایی از آن برخوردارند گسترش داده اند. در شهرهای بزرگ و از جمله در پایتخت یا «سن پترزبورگ» این مبارزان دست به تلاش های انقلابی - اعتراض های خیابانی و شورش های گاه گاهی - زده اند.

گفتار و رفتار «ولادیمیر» کوچولو از همان دوران کودکی جلب توجه بسیار

می کنند. این کودک کوتاه و ریز اندام بسیار پرجست و خیز و ناآرام است و مطالب دشوار را با سرعتی خیره کننده یاد می گیرد. زمانی که خواندن را از مادر فرا می گیرد بی درنگ به خواندن کتاب های کتابخانه خانواده می پردازد و آنها را یکی پس از دیگری می خواند. در چشم های «ترکمن وار» و در چهره «مغول آسای» او آثار کودکی تیز هوش و غیر از دیگران به چشم می خورد. در رگ های این کودک خون روسی، خون آلمانی و «خون آسیایی» با یکدیگر در آمیخته اند. برخی از سرگذشت نویسان لنین می گویند برخلاف آنچه که پژوهشگران شوروی ادعا می کنند لنین یک روس خالص و تمام عیار نبوده است. مادر بزرگ وی آلمانی و زن پدر بزرگش آسیایی و شاخه ای از نژاد مغول بوده است (کالموک).

محیط خانوادگی و شخصیت و رفتار پدر و مادر بر شخصیت و اخلاق ولادیمیر نوجوان آثاری بسیار ژرف بر جا می گذارند. پدر و مادر زندگی آسوده و راحتی برای فرزندان ترتیب داده اند. هر دو در انضباط، پرکاری، نظم و ترتیب و گرمی شمردن انجام وظیفه سرمشقی برای فرزندانند. پدر خدمت به مردم و تلاش برای بهبود جامعه را یکی از هدف های بزرگ زندگی خود خوانده است. وی مردی است آزادی خواه که می گوید در درون دستگاه تزار و از راه اصلاحات تدریجی می توان به مردم خدمت کرد و روسیه را از نادانی و عقب ماندگی بیرون کشید.

در چنین خانواده ای است که ولادیمیر جوان دوران دبستان و دبیرستان را پشت سر می گذارد. ارزش ها و رفتار هایی چون پرکاری، علاقه به نظم و ترتیب، توجه به انضباط در کار و زندگی در او پرورش می یابند. در دوران تحصیل دانش آموزی برجسته و نخبه است. تحصیلات دبیرستانی را با دریافت مدال طلا پشت سر می گذارد در همین دوران دبیرستان است که روش علمی و درست مقاله نویسی و شیوه گردآوری اطلاعات و تجزیه و تحلیل آنها

اعدام برادر

برادر بزرگتر ولادیمیر، «الکساندر» نام دارد. این برادر که چهار سال بزرگتر از لنین است در محیط خانواده به نام «ساشا» صدا زده می شود. خواهر بزرگتر یا بزرگترین فرزند خانواده «آنا» نام دارد. از این دختر در بیست و چهار سالگی به نام زنی انقلابی یاد می شود.

ولادیمیر در دوران کودکی و نوجوانی به شدت زیر تأثیر شخصیت برادر بزرگتر خود یا «ساشا» قرار دارد. در گفتار، رفتار و بازی های خود می کوشد تا از او تقلید کند و از او به عنوان سرمشق خود پیروی می کند.

«ساشا» جوانی است رازدار، ساکت، پرکار، لاغر، استخوانی. وی رابطه چندان نزدیک و خودمانی با برادر کوچکترش برقرار نمی کند. در دوران تحصیل در دانشگاه از دانشجویان برجسته است. در ظاهر کاری به کار سیاست ندارد و سخت غرق در کوشش های مربوط به تحصیل در رشته زیست شناسی و کارهای آزمایشگاهی است. حتی زمانی که پدر می میرد مادر از او می خواهد تا هم چنان در دانشگاه در پایتخت بماند، زیرا کوشش های تحصیلی برتر از شرکت در خاکسپاری پدر است - او نیز چنان می کند.

«ساشا» در زمانی که در سال چهارم دانشکده درس می خواند و بیست و یک سال دارد متهم به شرکت در توطئه کشتن امپراتور می شود. زمانی که خبر بازداشت و زندانی شدن برادر بزرگتر به ولادیمیر می رسد از شدت شگفت زدگی مبهوت می شود. نخستین «تکان سیاسی» ولادیمیر جوان را دچار آشوب روانی می کند. ولادیمیر پی می برد که برادر به ظاهر آرام و بی تفاوتش در پس پرده، انقلابی پرشور و شوری بوده و در راه آرمان خود جانش را از دست خواهد داد. زیرا شرکت در کوشش هایی که هدفشان مرگ امپراتور باشند،

پایانی جز اعدام ندارد. «ساشا» متهم است که در طرح بمب اندازی به سوی الکساندر سوم فرزند امپراتور «رهایی بخش» دست داشته است. گرچه این نقشه بی نتیجه ماند، اما چنین اتهام سنگین اگر ثابت شود بی درنگ واژه اعدام را به یاد می آورد. مادر به سوی پایتخت می شتابد تا شاید فرزندش را از مرگ برهاند.

«ساشا» در دادگاه اتهام کوشش برای کشتن امپراتور را می پذیرد. با بی باکی از خود دفاع می کند. گناه دیگران را به گردن می گیرد و می گوید از مرگ کمترین هراسی ندارد. وی می افزاید گرچه با شدت عمل مخالف است اما در شرایط کنونی چاره ای جز کشتن امپراتور باقی نمانده است. «ساشا» درخواست بخشش از تزار را نمی پذیرد و میگوید ریشه تمام بدبختی های ملت روس را در حکومت خودکامه او باید جستجو کرد. «ساشا» و چهار تن از همدستان او پس از محاکمه به دار آویخته می شوند. دو جوان اعدامی در لحظه پیش از بدار آویخته شدن فریاد می زنند: زنده باد «اراده مردم». (اراده مردم جنبشی بود که با هدف سرنگونی امپراتوران تزار در روسیه پدید آمده بود.)

برخی از نویسندگان زندگی نامه لنین براین باورند که اعدام برادر آثاری بسیار ژرف و تکان دهنده در مغز ولادیمیر هفده ساله برجای نهاد که تا پایان عمر در افکار و رفتار او نمایان می شد. برخی از این نویسندگان می گویند ولادیمیر در جایی گفته بود که «راهی که برادرم رفت درست نیست، من راهی دیگر در پیش خواهم گرفت.»

لنین پس از اعدام برادر تا مدتها خود را به شدت سرزنش می کرد که در دوران زندگی او چنان که باید برادر انقلابی، فداکار و بی باکش را شناخته بود. وی پس از مرگ برادر به پژوهش و پرسش درباره اندیشه ها، خواست ها و شخصیت «ساشا» از دیگران می پردازد. گروهی از نویسندگان داستان زندگی

لنین براین باورند که لنین از سرنوشت برادر جوان و ناکامش درس های بزرگی گرفت: هرگز احساساتی نشود، کوشش های فردی راه چاره نیست، در کارهای سیاسی باید تا آنجا که شدنی است منطقی و حسابگر بود.

نخستین گامها

ولادیمیر جوان پس از پایان دوران دبیرستان برای ادامه تحصیل به «دانشگاه غازان» می رود. این نوجوان «کله سیاسی» دارد و به هیچ روی نمی خواهد خود را در مطالعات دانشگاه غرق کند. دوران دانشجویی بیش از سه ماه طول نمی کشد. زیرا پس از شرکت در تظاهرات دانشجویی بازداشت، اخراج و تبعید می شود. ولادیمیر برادر یک انقلابی اعدامی است و پلیس از همان آغاز دوران دانشجویی در باره او حساسیت نشان می دهد. علاوه براین در صف اول دانشجویان دست به تظاهر زده و از تمام اینها گذشته ریش و سیل خرمایی رنگش، خواهی نخواهی جلب توجه می کند.

ولادیمیر پیش از آغاز تحصیل کوتاه مدت در دانشگاه به یک گروه مارکستی می پیوندد و کتاب ها و آثار مارکس را می خواند. در این دوران همراه خانواده در شهر غازان زندگی می کند. تصمیم می گیرد تا داوطلبانه و از راه تحصیلات شبانه دانشکده حقوق را به پایان برساند. بدون شرکت در کلاس درس دوران چهار ساله تحصیلات دانشگاهی را در رشته حقوق در طول یک سال می گذرانند و نمره های عالی می گیرد. در بیست و یک سالگی به عنوان وکیل دادگستری دست به کار می شود. اما هرگز خیال باقی ماندن در این پیشه را ندارد.. می خواهد یک انقلابی باشد انقلابی حرفه ای و تا پایان عمر. گرچه در شهر «سامارا» دفتر وکالت دارد و به عنوان دستیار با یکی از وکلای دادگستری همکاری می کند اما بیشتر وقت خود را با گروهی از مارکسیست های این شهر می گذرانند.

لنین در بیست و سه سالگی برای نخستین بار به پایتخت شهر «سن پترزبورگ» یالنین گراد بعدی می رود. گرایش به کوشش های مربوط به وکالت از خود نشان نمی دهد به ویژه که در پایتخت هواداران مارکس نیرومندترند و گروه های مارکسیست دست به کوشش های سیاسی زده اند. در این شهر نیز به پیروان اندیشه های مارکس می پیوندند و بیش از پیش در خواندن عمیق نوشته های این فیلسوف آلمانی غرق می شود. لنین پیش از آغاز کار وکالت، بزرگترین اثر مارکس یا کتاب «سرمایه» را خوانده بود. زیرا زمانی برادر بزرگتر یا «ساشا» به خواندن این کتاب علاقه نشان داده بود. در همین دوران است که لنین بیش از حد زیر تأثیر اندیشه ها و اصول مارکسیسم قرار می گیرد. تاکید مارکس بر «انقلاب» و بی اعتنایی او به اصلاحات تدریجی در جامعه، در فکرش نقشی ژرف بر جا می گذارد. چون مارکس انقلاب را حتمی و گریزناپذیر می داند و معتقد می شود که به زودی شعله های آتش انقلاب در اروپا زبانه خواهند کشید. از مارکس می آموزد که انقلاب فقط و فقط به دست کارگران صورت خواهد گرفت و فقط «پرولتاریا» - زحمتکشان بی ابزار و مزدگیر شایستگی راه انداختن و به پیروزی رسانیدن انقلاب را خواهد داشت، در این زمان گروه های مارکسیستی در پایتخت و برخی از شهرهای بزرگ دیگر به آموزش کارگران صنعتی پرداخته اند. هواداران مارکس اصول اندیشه ها و نظریات این اندیشمند انقلابی را به گروه های معدودی از کارگران یاد می دهند و از آنان می خواهند تا بین سایر کارگران نفوذ کنند. این کارگران مأموریت دارند تا در کارخانه ها بر موج نارضایی و اعتراض های کارگران دامن بزنند و مقدمه تظاهرات خیابانی و اعتصاب را فراهم کنند.

لنین محیط پایتخت را برای کوشش های سیاسی بسیار مناسب و آماده می بیند، بتدریج از وکالت کناره گیری می کند و به فردی انقلابی و حرفه ای تبدیل

می شود. در این زمان هزینه زندگی را مادر فراهم می کند، مادر هرگز مانع کوشش های سیاسی دومین پسر خود نمی شود. هواداران مارکس به تشویق لینن و با همکاری او بردامنه کوشش های سیاسی خود می افزایند. کارگران بیشتری را به خود جذب می کنند، درکارخانه ها به پخش اعلامیه می پردازند و برآتش اعتراض های کارگری و تظاهرات آنان می دهند. در پایتخت تزاران روس درشهری که نسیم اندیشه هایی اروپایی و به ویژه افکار مارکس برآن وزیدن گرفته لینن دربیست و سه سالگی برای نخستین بار به طور جدی دست به قلم می برد و به نویسندگی می پردازد.

چرا «ولادیمیر» انقلابی شد؟

برخی از نویسندگان سرگذشت لینن می گویند اعدام برادر بزرگتر یکی از بزرگترین عامل هایی بود که سبب شد در ولادیمیر جوان گرایش های تند انقلابی پدید آید و رفته رفته او را به یک انقلابی حرفه ای تبدیل کند. مخالفان این نظر می گویند عامل های بسیاری دست به دست یکدیگر دادند و از ولادیمیر مردی انقلابی پدید آوردند که نام خود ساخته «لینن» را برای خود برگزید. ارزش های زندگی و آموزش های پدر و مادر و به ویژه پدر بر روی اخلاق و رفتار تمام فرزندان او اثر گذاشت. فرزندان این خانواده خدمت به مردم را یکی از ارزش های بزرگ زندگی می دانستند و آنرا در عمل از پدر و مادر خود آموختند. تمام فرزندان این خانواده - سه برادر و سه خواهر - همگی گرایش انقلابی داشتند و درگیر مبارزات سیاسی شدند.

در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی دگرگونی های بنیادی در روسیه روی می دهند. دهقانان که وابسته به زمین و نیمه برده بودند آزاد می شوند. در مالکیت زمین تجدید نظر می شود و آموزش ابتدایی تا حدودی گسترش می یابد. اما با آغاز دهه ای که لینن به دنیا می آید حکومت تزار به کوشش های جنگی و

تصرف سرزمین های دیگران می پردازد. اصلاح وضع زندگی مردم به فراموشی سپرده می شود و پیوسته بر شکاف بین ملت و دولت افزوده می شود.

در دهه های آخر قرن نوزدهم بحران های اقتصادی بزرگی در کشورهای صنعتی جهان پدید می آیند. روسیه به دلیل از دست دادن بازارهای اقتصادی خود با وضع وخیم اقتصادی روبرو می شود. مبارزان و روشنفکران روسی بر تلاش خود برای بیداری کارگران و دهقانان می افزایند. اعتراض ها، شورش های خیابانی و اعتصاب های بسیار رخ می دهند. مارکسیسم وارد روسیه می شود و گسترش می یابد. به مقام های بزرگ کشوری و لشکری در حکومت تزار بارها و بارها سوء قصد می شود و با کشته شدن امپراتور روسیه «الکساندر دوم» شور و هیجان تلاش های انقلابی بالا می گیرد. درچنین محیط و دورانی است که ولادیمیر جوان بزرگ می شود و گرایش های انقلابی در او پدید می آیند.

در دورانی که ولادیمیر در دبیرستان درس می خواند فرضیه های مارکس در پایتخت روسیه و نیز در شهرهای بزرگ گسترش می یابند. «پلخانوف» یک روشنفکر و اندیشمند روسی است که در تبعید به سر می برد و سبب انتشار فلسفه مارکس در کشور خود می شود. به همین سبب از او به نام «پدر مارکسیم در روسیه» یاد می شود. «پلخانوف» با الهام از مارکس می گوید انقلاب در روسیه امکان پذیر است، زیرا این کشور در مسیر صنعتی شدن گام بر می دارد و انقلاب را کارگران صنعتی وقتی زمانش برسد به راه خواهند انداخت.

به این ترتیب نظر کسانی که می گویند اعدام برادر بزرگترین عاملی بود که سبب انقلابی شدن لنین شد چندان محکم به نظر نمی رسد. انگیزه لنین در پیوستن به تلاش های بی پایان انقلابی به خاطر انتقام مرگ برادر یا به دلیل هم چشمی با او نبود.

سفر به اروپا

در دورانی که لنین از شغل وکالت به تدریج دور می شود و خود را در کوشش های سیاسی غرق می کند ویژگی های شخصیت و چگونگی رفتار او جلب توجه فراوان می کنند. جوانی به نظر می رسد که نیرویی پایان ناپذیر دارد. دانش سیاسی او خیره کننده است. ایمان و اعتقاد استواری در گفتار و رفتارش نمایان است. به سادگی می تواند دیگران را به شدت زیر تأثیر گفتار و رفتارش قرار دهد. آثار بزرگی و رهبری در او چشمگیرند.

در بیست و چهار سالگی در جلسه هایی که هواداران مارکس برای آموزش کارگران کارخانه ها تشکیل می دهند با دختری مارکیست به نام «نادژدا کروپسکایا» آشنا می شود. این دختر بعدها با لنین پیوند زناشویی می بندد و تا پایان عمر دستیار تلاشهای انقلابی و کوشش های سیاسی اوست. در همین زمان است که لنین دست به نوشتن و پخش کتابچه ها یا دفترهای سیاسی می زند و به انتشار نظرهای مارکس می پردازد. نوشته های این دفترها به دلیل سادگی بیان، روشنی و اثر بخشی بسیار، به شدت مورد توجه سایر مارکیست ها قرار می گیرند و به میزان چشمگیری براحترام و آوازه او می افزیند. در همین زمان است که نام خود ساخته «لنین» را برمی گزیند و نوشته هایش را با همین نام امضاء می کند. وی در گذشته نام های ساختگی از جمله ایلین شناخته را بکار می برد. برخی از پژوهشگران می گویند این مرد انقلابی نام «لنین» را از رودخانه «لنا» در سبری الهام گرفته است. امکان دارد در این مورد لنین از «پلخانوف» اندیشمند مارکیست هم میهن خود تقلید کرده باشد. زیرا پلخانوف نام خود ساخته اش را از رود «ولگا» الهام گرفت و در برخی از نوشته هایش «ولگین» امضاء می کرد.

لنین برای نخستین بار در بیست و پنج سالگی به اروپا می رود. وی که به دلیل

کوشش های انقلابی توان فرسا بیمار شده به بهانه درمان اجازه خروج از کشور را به دست می آورد. در سوئیس به دیدار «پلخانوف» می رود - مردی که به دلیل دانش سیاسی و به ویژه آگاهی های گسترده اش در مارکسیسم در اروپا در روسیه آوازه بسیار دارد. پلخانوف با این که بیش از سی و نه سال ندارد یکی از بزرگان مارکسیسم و یکی از فرضیه پردازان بزرگ سوسیالیسم به شمار می رود. وی به لنین می گوید باید مارکسیست ها و سوسیالیست ها با گروه های آزادیخواه (لیبرال ها) همکاری کنند تا راه برای انقلاب بعدی و نهایی هموار شود. لنین که در نقش شاگرد در محضر استاد سخن می گوید با این نظر به شدت مخالف است و می گوید نخستین و آخرین هدف باید انقلاب باشد وی همکاری با لیبرال ها را نمی پذیرد. گرچه پلخانوف اندیشه ها و روش های انقلابی جوان را نمی پذیرد اما می گوید روسیه به مبارزه و رهبری چون لنین نیاز دارد. وی تلاش های لنین را در روسیه می ستاید و او را مرد عمل و اجرا می نامد.

لنین از ژنور رهپار زوریخ می شود تا با یکی دیگر از مارکسیست های بزرگ دیدار کند. این مرد انقلابی «اکسلرود» نام دارد و چهل و پنج ساله است. وی می کوشد تا لنین را وادار به پذیرش اصل همکاری با آزادیخواهان روسی یا لیبرال ها کند. اما در ظاهر در برابر استدلال و منطق لنین تسلیم می شود و زیر تأثیر دانش سیاسی او قرار می گیرد. وی لنین را «مرد عمل و سازمان» خطاب می کند. او نیز به مانند پلخانوف در لنین توانایی ها و شایستگی رهبری مارکسیسم را در روسیه می بیند. لنین در این سفر از پاریس و بخشی از آلمان نیز دیدن می کند و در پاییز سال ۱۸۹۵ به روسیه برمی گردد.

از زندان به سبیری

برنامه کار و زندگی لنین پس از بازگشت از سفر اروپا به مراتب پیش از این